سخنرانی آیت الله ضیاءآّبادی

سوره مبارکه روم (آیه30)

فطرت پروردگار

ثابت و ماندگار

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ

بسم‌اللّٰه الرّحمن الرّحیم اَلحَمدُ لِلِه رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا وَ حَبیبِ اِلهِنا اَبِی‌القاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ عَلی آلِهِ الطّاهِرِینَ سِیَّما بَقِیَّةُ اللهِ الاَعظَم مَولانَا حُجَّةِ ِبنِ الحَسَن عجّلَ الله تَعالی فَرَجَهُ وَ لَعنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعینَ اِلی قِیامِ یَومِ الدّین

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (آیه 30 سوره روم)

**مفهوم دقیق فطرت از نگاه قرآن**

این آیه شریفه از آیات مشهور و معروفی است که در مورد دین زیاد مورد بحث و استدلال قرار می‌گیرد و نشان می‌دهد دین یک امر فطری‌است « فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فطرت به معنای همان خلقت است. فَطْر به معنای خَلْق یا معنای لغوی فطر یعنی شکافتن مثل اینکه پرده عدم شکافته شده‌است و موجودات بوجود آمده‌اند از این جهت خلقت و آفرینش فَطَر گفته می‌شود (فِطْرَتَ الله) یعنی خلقت خدا یعنی آفرینشی که خدا بوجود آورده‌است فطرتی که (فطر الناس علیها) سازمان خلقت انسان، ساختمان خلقت بشر را روی آن پایه قرارداده و لذا آن جذبه‌هایی که در درون انسان قرار گرفته‌است به آن فطرت می‌گویند یعنی همه انسانها دارند، یعنی در خلقت هر انسانی قرار داده شده طوری ‌نیست که بعضی انسانها دارا باشند و بعضی نداشته باشند آنی که بعضی دارند و بعضی ندارند آن فطرت ‌نیست صفت ‌است که بعضی‌ ندارند امّا فطرت آن کشش‌های درونی‌است که در وجود همه انسانها همگانی و همیشگی هست یعنی همۀ افراد دارند ودر همۀ زمانها ‌هست اینجور نیست که در یک زمانی باشد و در زمان دیگری نباشد یا بعضی از انسانها داشته باشند و بعضی نداشته‌ باشند. مثلاً غریزۀ گرسنگی؛ یک مطلب همگانی و همیشگی ‌‌است یعنی همۀ انسانها حالت گرسنگی در وجودشان هست، به غذا نیاز دارند، طالب غذاست نمی‌شود یک روز انسانی در عالم باشد که اصلاً طالب غذا نباشد، چون بدن عَلَی الدّوام رو به تحلیل می‌‌رود

آیا فطرت با غریزه تفاوت دارد؟

هر انسانی در هر زمانی از آدم ابوالبشر علیه‌السلام که اولین انسان بود دارای این غریزه بود آخرین فرد انسان هم در دنیا این غریزه را دارا خواهد ‌بود. انسان هرجا هست در هر زمانی هست هرکسی می‌خواهد باشد غریزه گرسنگی و غذا طلبی در او هست. تشنگی، آب طلبی در او هست، غریزه جنسی در هر انسانی است هر انسانی که سالم هست و از هر جهت بی عیب و علّت است این غریزه جنسی در او هست یعنی جذبه ای نسبت به جنس مخالف دارد حالا مرد باشد یا زن، منتها غریزه‌ها فردی و برای ابقاء فرد است و بعضی برای ابقاء نوع است گرسنگی و تشنگی حالتی در انسان پیدا می‌شود که با تأمین آب و غذا زنده بماند. غریزه جنسی باید باشد تا نوع بشر و نسل بشر در عالم بماند این غریزه ها، همگانی و همیشگی است و همۀ انسانها دارند و همیشه هم دارند، منتها این کشش‌های درونی و جذبه‌ها را گاهی تعبیر به غریزه می‌کنند گاهی تعبیر به فطرت می‌کنند خیلی با هم فرقی ندارند؛ یعنی غریزه و فطرت خیلی با هم فرق ندارند همۀ اینها کشش‌های درونی است، همیشگی و همگانی است، همه دارند، همیشه دارند منتها از جهت مرتبۀ پایین خلقت و مرتبه بالای خلقت فرق می‌کند یعنی آن کشش‌ها و جذبه‌هایی که در مرتبه پایین خلقت قرار گرفته و نسبت به امور پایین کشش دارد غریزه گفته می‌شود، امّا آن کشش‌ها و جذبه‌هایی که در مرتبه عالی خلقت قرار گرفته و نسبت به مطالب عالیه است آنجا فطرت گفته می‌شود، به‌هرحال آن کشش‌هایی که در انسان است می‌گوییم فطرت برای اینکه انسان موجود عالی‌است به آن کشش‌هایی که در غیر انسان است می‌گوییم غریزه، مثلاً در حیوانات غریزه گرسنگی، غریزه تشنگی، غریزه جنسی؛ و در انسانها چون وجود عالی‌تر است می‌گوییم فطرت یا در خود انسان هم آن کشش‌هایی که مربوط به مرتبۀ پایین خلقت است مثل غذاخوردن؛ اشباع غریزه جنسی کردن می‌گوییم غریزه، اما آن مطالبی که مربوط به امور عالیه است از باب مثال انسان فطرتاً عدالت طلب است، فطرتاً حقیقت‌خواه است، انسان فطرتاً خداگرایی دارد، آن کشش‌های مربوط به عدالت مربوط به حق مربوط به فضیلت مربوط به تقوا مربوط به خدا که به این حقایق عالیه تعلق می‌گیرد به آن فطرت می‌گوییم و آن کشش‌هایی که به امور پایین تعلّق می‌گیرد مانند غذاخوردن، آب خوردن، میل جنسی داشتن حبّ مال و ثروت، حُبّ جاه و مقام و مانند آن را غریزه می‌گوییم. پس غریزه با فطرت خیلی با هم فرق نمی‌کنند الّا اینکه از جهت مرتبه دانیۀ خلقت یا مرتبه عالیه خلقت، متفاوتند اگر کشش درونی انسان از حقایق عالیه باشد به آن فطرت می‌گویند و اگر از حقایق دانیه باشد غریزه می‌گویند، به‌هرحال غریزه و فطرت همان کشش‌ها و جذبه‌های درونی انسان است که در همه انسانها و در همه زمان‌ها هست، بنابراین یکی از امور فطری که در انسان است مسأله دین است. دین فطری انسان است؛ یعنی همه انسان‌ها دارند اینجور نیست که بعضی انسانها داشته باشند و بعضی نداشته باشند یا در بعضی زمان‌ها بوده و بعضی زمان‌ها نبوده در بعضی جاها هست و در بعضی جاها نیست، اینجور نیست. دین یعنی همان گرایش خداجویی در اینکه انسان به یک مبدأ کمالی احتیاج دارد و کمالات خودش را از او گرفته و می‌دارند که او نگهدارنده است. این را همه انسانها دارند منتها گاهی اوقات این فطرت به خطا می‌رود چیزهایی که درواقع خدا نیست به جای خدا محسوب می‌شود

**بت پرستی نشاندهندۀ فطرت خدا پرستی**

هیچ انسانی نیست که احساس حاجت نکند همه خود را محتاج می‌بینند محتاج به تنفّس محتاج به بینایی و شنوایی و... انسان سراپا احتیاج است و دنبال کسی می‌گردد که حوائجش را برآورد در آن شکی نیست منتها گاهی اشتباه می‌کند و خیال می‌کند که محتاج الیه‌ او آتش یا گاو یا گوساله است، زمین و آسمان و ماه و خورشید و فرعون و شداد و نمرود است دنبال آن می‌‌افتد، این همه معبودپرستی و بت پرستی که در دنیا پیداشده، همه اینها نشاندهنده آن فطرت خداجویی است. انسان دنبال یک مبدأ کمالی می‌گردد که احتیاجاتش را رفع کند منتها گاهی در تطبیق اشتباه می‌کند، بت پرستی نتیجه خداپرستی است، چون در او خداگرایی بوده به بت پرستی افتاده است، چون خودش را محتاج می‌دیده و لازم داشت که در مقابل موجودی کرنش کند تا خودش را حفظ کند و حاجتش را برآورد، منتها در مقابل غیر حق به کرنش و تزلزل افتاده است، انبیاء آمده‌اند که فطرت را راهنمایی کنند نیامده‌اند که بگویند ای بشر! تو به خدا محتاجی، نه اینها محتاج بودند، پیغمبر هم نبود خودشان احساس می‌کردند که به یک منبع کمالی محتاجند منتها به اشتباه افتاده بودند انبیاء آمده‌اند بگویند که حاجت بر آورندۀ حقیقی کیست او را نشان بدهند که گرسنه است نمی‌داند که چه باید بخورد مثلاً برگ درختها و علف ها را می‌خورد خاک می‌خورد کسی پیدا می‌شود به او می‌گوید بابا نان بخور، خاک نخور، گِل نخور، علف نخور، نان بخور او نیامده که بگوید ای انسان بدان تو گرسنه می‌شوی به غذا محتاجی این خودش می‌دانسته او باید غذا را نشان بدهد و لذا انبیاء آمده‌اند که الله را نشان بدهند نگویند ای بشر تو به الله محتاجی، این خودش را به الله محتاج می‌دانسته چون به الله محتاج بوده بت پرست گاو پرست گوساله پرست فرعون پرست نمرود پرست شده و لذا انبیاء آمدند گفتند (لا اله) از اول با نفی آمده‌اند و گفته اند کسی که دنبالش می‌گردید این نیست، (اِلّاالله) الله را باید بپرستید پس معلوم می‌شود که گرایش به خدا در فطرت انسان است براساس همین فطرت خداجویی است که انسان به اشتباه کرده به بت پرستی‌ها می‌افتد.

**وظیفۀ انبیا دعوت مردم به رعایت پیمان فطری**

لذا این جمله بسیار عمیق از امیرالمومنین سلام الله علیه است که می فرماید: «فَبَعَثَ فیهِم رُسُلَهُ»[[1]](#footnote-1) خدا پیغمبران را (و واتَرَ اِلیهِم أنبیاءهُ[[2]](#footnote-2)) یکی بعد از دیگری فرستاد که چه کار کنند؟ [لِیَسَتأدُوهُم مِیثاقَ فِطرَتِهِ[[3]](#footnote-3)] آمدند که از مردم بخواهند آن پیمانی که در فطرت خود دارند به آن پیمان وفا کنند؛ یعنی پیمانی در فطرت انسان هست گویی که با خالقش پیمان بسته که به دنبالش برود منتها اشتباه کرده و دنبال دیگران افتاده. انبیاء آمده‌اند که نشان بدهند آنی که در فطرتت پیمان بسته ای به حق عمل کن به باطل گرایش پیدا نکن دنبال معبود و باطل نرود، بنابراین دین، فطری و همان گرایش به حق است، گرایش به حق در فطرت انسان است به همین جهت ما سایر مطالب دینی را که ببینیم حتی در فروعش هم مطلب همین است در فطرت انسان است منتها بشر اشتباه می‌کند و شارع مقدس او را راهنمایی می‌کند

**قرآن حکمت است نه قانون**

یکی از بزرگان می‌گوید ما نباید بگوییم قرآن قانون آسمانی است باید بگوییم حکمت الهی است کلمۀ قانون به قرآن اطلاق نکنیم باید بگوییم حکمت است و خود قرآن هم از خودش تعبیر به قانون نکرده، جایی نداریم که قرآن خود را قانون معرفی کرده باشد، کلمه قانون بر خودِ قرآن اطلاق نشده است حکیم گفته شده، حکمت گفته شده، نور گفته شده، ذکر، فرقان و مانند اینها هست مثلا (یس و القرآن الحکیم)[[4]](#footnote-4) یا (وَ یُعَلِّمُهم الکتابَ و الحکمه)[[5]](#footnote-5)، (تبارک الّذی نَزَّل الفرقان عَلیٟ عَبْدِهِ [[6]](#footnote-6)). خداوندی که قرآن را بر عبدش نازل کرده، تعبیر به فرقان شده یا (انّا انزلنا الیکم نوراً مبینا[[7]](#footnote-7)) تعبیر به نور شده. (ان هُوَ اِلّا ذکرٌ قرآنٌ مُبین)[[8]](#footnote-8)، تعبیر به ذکر شده، حکمت، حکیم، نور و فرقان است و قانون اصطلاحاً به قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که بر حسب اقتضای مصالح یک زمان تنظیم می‌شود وقتی که آن مصلحت از بین رفت، خود به خود آن قانون از بین می‌رود در قانون مصالح زمانی اقتضا می‌کند که باشد، مصالح دیگر که پیش آمد از بین می‌رود امّا حکمت اینجور نیست. حکمت عبارت است از حقایق ثابت در عالم که بنیاد جهان هستی بر آن حقایق استوار است مادامی‌که جهان هستی برقرار است آن قواعد و مقررات هم هست. حکمت این است و لذا قرآن حکمت و حکیم است یعنی کتابی است که از حقایق ثابتِ عالَمْ استنساخ شده، شریعت از قوانین طبیعت و تکوین عکسبرداری می‌شود نه اینکه مطلب دیگری باشد غیر از آنی که در فطرت و طبیعت است.

**انطباق طبیعت با شریعت و فطرت**

این نظام عالم خلقت، زمین و آسمان با این نظام متقنی که در آن هست به زبان حال داد می‌زند [اَفِی الله شَکّ فاطِرِالسّماوات و الارض][[9]](#footnote-9) این نظامات عالم گویای این حقیقت است که آیا در نظامبخش این عالَم شما شک دارید؟! یک برگ گل یک غنچۀ گل که باز شده با برگ‌های لطیف و زیبا و معطّر و خوشرنگی که دارد به زبان حال می‌گوید [اَفِی الله شک] در سازنده من شما شک دارید من همان خاکم، خاک را دگرگون کرده اینچنین گلبرگ‌های زیبا و لطیف و معطّر به شما تحویل داده است. آن گلبرگ ها در همان عالم خود می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحیم» یعنی من کمک گرفته‌ از مقام رحمانم، بسم الله استعانت است من کمک گرفته از مقام رحمانم، رحمان یعنی بخشنده، نیرویی در این عالم است که اینها را بخشیده خاک اول لطافت نداشته حالا می‌بینیم که دارد. گل همان خاک است که گلبرگ لطیف شده این لطافت را کسی به آن داده، اول نبوده یک مقام رحمانی هست که این لطافت و رنگ خوب و بوی خوش به آن را داده، آن مقامی که این نیروها را به ما داده می‌گوییم رحمان است، این نیروهایی که به ما داده اند همه از آن مقام رحمان بخشنده است، بنابراین همۀ عالم از بسم الله الرحمن است آن گلبرگ ها و زنبور عسل ها همه می‌گویند بسم الله الرحمن، بنابراین ندای اَفِی الله شکّ فاطرالسموات و الارض[[10]](#footnote-10) از همه جای عالم بلند است هر موجودی به زبان حال می‌گوید [اَفِی الله شکّ] آیا شما در سازندۀ من شک دارید؟! اینکه کسی مرا به این کیفیت ساخته است، قرآن هم با زبان تکوین و تشریعش می‌گوید اَفِی الله شکٌ فاطر السموات و الارض، پس قرآن هماهنگی می‌کند با عالم خلقت و می‌گوید [اَفِی الله شکٌ] پس دو زبان است و یک گوینده سخن می‌گوید یک زبان زبان طبیعت است و زبان دیگر، زبان شریعت است به بیان دیگر یک زبان، زبان تکوین است، زبان دیگر زبان تشریع است، تشریع و تکوین با هم هماهنگ‌اند و یک گوینده بیشتر نیست همان کس که طبیعت را آفرید، همان کس طریقت را هم تنظیم کرد.

**ذکر چند مثال در انطباق طبیعت با شریعت و فطرت**

معدۀ انسان، طبیعتاً از شراب متنفّر است. منتها اینکه با اصرار برایش می‌ریزند و عادت می‌کند مطلب دیگری است یا اینکه انسان از ابتدا با دود سیگار مخالف است، اولین بار که به ریه اش می‌رسد سرفه و عطسه می‌کند، دفعش می‌کند، اعلام تنفّر می‌کند امّا وقتی زیاد به آن فشار آوردی تدریجاً قبول می‌کند و از طریق طبیعی اش منحرف می‌شود طبیعت اولیه معده انسان از شرب خمر تنفّر دارد به زبان حال می‌گوید که رِجسّ فَاجتَنِبوهُ پلیدی است، نمی‌خواهم اجتناب می‌ورزد، قرآن همین را می‌گوید إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ[[11]](#footnote-11) این [رِجْسٌ فَاجْتَنِبُوهُ] را طبیعت می‌گوید قبل از اینکه شریعت گفته باشد طبیعت انسان می‌گوید [رِجْسٌ فَاجْتَنِبُوهُ] این پلیدی است در من نریزید، این دود پلیدی است، به من وارد نکنید، قرآن همین را می‌گوید امّا وقتی انسان تو سر طبیعت خود زد و فشار بر آن آورد قهراً او هم در مقابل این فشارها تسلیم می‌شود، و آن را می‌پذیرد، زنا ولو برحسب طبع فردیِ انسان ممکن است مطبوع طبعش باشد اما طبیعت اجتماع تنفر دارد طبیعت اجتماع می‌گوید فساد است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا[[12]](#footnote-12). قرآن هم که زبان شریعت است همین را می‌گوید وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا. و اگر انسان حوصله‌ای به خرج بدهد و درست تطبیق کند می‌بیند که دستورات شریعت با خواسته‌های طبیعت هماهنگی دارد آنچه را که طبیعت فردی یا طبیعت اجتماعی می‌طلبد یا نفی می‌کند همان را قرآن در بعضی موارد امر می‌کند و گاهی نهی می‌کند، آری قرآن به همان مطالبی که طبیعت و فطرت انسان طالب است امر می‌کند و از همان مطالبی که طبیعت و فطرت انسان متنفّر از آنست نهی می‌کند حالا راجع به مال، قرآن به نکتۀ عجیبی اشاره دارد می‌فرماید « وَ اَنفِقُوا فی سبیل الله» در راه خدا از مالتان انفاق کنید، وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا[[13]](#footnote-13). خودتان را با دست خود به هلاکت نیفکنید، آیه نشان می دهد که حیات اجتماع در انفاق است و مرگ اجتماع در امساک است مانند خون در بدن انسان اگر در قلب امساک بشود و در رگ های ریز و درشت بدن پخش نشود آدم سکته می‌کند و می‌میرد امساک خون در قلب موجب مرگ است امّا پخش خون به تناسب در رگ‌های ریز و درشت بدن موجب حیات است.

**مرگ اجماع با امساک اغنیاء**

خون در بدن مانند مال و ثروت در اجتماع است خون اگر در بدن پخش بشود موجب حیات است، اگر امساک بشود موجب مرگ است مال هم به همین کیفیت است اگر در قلب اجتماع که ثروتمندان هستند جمع بشود و پخش نشود موجب مرگ جامعه است و اگر در اجتماع پخش بشود و به تناسب تقسیم بشود بعنوان خمس و زکات، صدقات، کفّارات و ارث به همان کیفیتی که اسلام معین کرده، موجب حیات است و اگر برخلاف، عمل بشود و امساک بشود موجب مرگ است قرآن می‌گوید أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ، مال را در راه خدا انفاق کنید و خودتان را با دست خود به هلاکت نیفکنید لذا می‌فهمیم قرآن با فطرت انسان مطابق است یعنی آنچه را که فطرت فردی پا اجتماعی اقتضاء می‌کند همان را هم قرآن گفته، پس دین امری فطری است.

**تفاوت معنایی حَنَفْ با جَنَفْ**

 و اَقِم وَجْهَکَ لِلدین حَنیفاً[[14]](#footnote-14) و لذا دستور می‌دهد که و اَقِم وَجْهَکَ لِلدین حَنیفاً[[15]](#footnote-15) وِجهه خود را رو به دین بیاور برای اینکه دین حنیف است، حنیف یعنی آن قاعده‌ای که از افراط و تفریط به وسط متمایل است برخلاف جنیف است. حَنَفْ و جَنَفْ با هم فرق می‌کند، حَنَف تمایل از افراط و تفریط به وسط راه است و جَنَفْ برعکس است، یعنی انحراف از وسط راه به طرفین، منظور از اینکه دین، حنیف است؛ یعنی از طرفینِ افراط و تفریط به راه وسط متمایل است «وَ اَقِم وَجْهَکَ لِلدین حَنیفاً» ای انسان! وجه خود را یعنی تمام وجود خود را (وَجْه یعنی صورت، مراد از صورت همان قلب انسان است) قلب خود را متوجه به دین کن، دینی که حنیف است، یعنی از افراط و تفریط برکنار است و در صراط مستقیم عدل است «فِطرَتَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» همان فطرت و آفرینشی که خدا بوجود آورده و انسانها را بر آن آفرینش استوار کرده است از این آیه می‌فهمیم که دین در فطرت و سازمان خلقت انسان با همان توضیحات مختصری که عرض شد همگانی و همیشگی است یعنی دین خدا، گرایش به خدا، گرایش به منبع کمال، همگانی است و همیشگی است منتها بسیاری از انسانها انحراف در تطبیق پیدا کرده‌اند. دچار خطا در تطبیق شده، آنی که به آن محتاجند اشتباه کرده‌ از آن منصرف شده‌اند و به موجودات دیگری روی آورده‌اند

**فطرت الهی تبدیل بردار نیست**

 بله « فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»[[16]](#footnote-16) این جمله هم با جمله بعدی تأیید همین مطلب است یعنی دین در آفرینش است که خدا به انسان داده و این خلقت تبدیل بر نمی‌دارد. ممکن نیست روزی انسانی در دنیا پیدا بشود که خود را محتاج نبیند و دنبال محتاج الیه‌اش ندود هر انسانی خودش را محتاج می‌بیند و دنبال محتاج الیه‌اش می‌دود منتها در تشخیص محتاج الیه‌اش گاهی اشتباه می‌کند، خیال می‌کند مخلوق‌ها هستند که انسان را اداره می‌کنند و محتاج‌الیه او هستند، غافل از آنکه مخلوق‌ها نیستند و خالق عالم است پس «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّه» حتی انسانها اگر به زبان هم منکر خدا باشند ولی در وجود خود دنبال خدا می‌روند یعنی دنبال همان موجودی می‌روند که آنها را آفریده، حیات به آنها داده و قواعدش را بر آنها حاکم کرده، همان انسان کافر آیا محکوم به غریزه گرسنگی هست یا نیست؟! محکوم به غریزه جنسی هست یا نیست؟! این غریزۀ جنسی و گرسنگی و تشنگی و جاه طلبی، مال طلبی که بر انسانها حاکم است چه کسی بوجود آورده یقینا خدا بوجود آورده است یعنی قانون الهی است این آدم ولو تشریعاً مخالف است ولی تکویناً مطیع است هر انسان نافرمانی، تکویناً فرمانبر خداست همان کسی‌که گناه می‌کند ولو تشریعاً تخلّف می‌کند، تکویناً که اطاعت می‌کند همان آدم گناهکار که مال حرام در تو شکمش می‌ریزد در همان خوردن مطیع خداست، منتها در به دست آوردن این مال که شریعت حدودی معین کرده مخالفت می‌کند منتها خداوند تشریع را اختیاری قرار داده امّا تکوین اضطراری است کسی نمی‌تواند از قانون تکوین خدا تخلف کند هیچ انسانی نمی‌تواند از قوانین تکوینی خدا تخلف کند امّا از قواعد تشریعی ممکن است تخلّف کند، چون تشریع را براساس اختیار پایه گذاری کرده، امّا تکوین را براساس اضطرار است او تکویناً مضطر هست امّا تشریعاً مختار است

**تشخیص اشتباه انسان در شناخت محتاج الیه**

هیچ ممکن نیست انسانی روزی در عالم پیدا بشود و او از چنگال قواعد و قوانین خدا بیرون باشد، ممکن نیست بالاخره این انسان محتاج است و دنبال محتاج الیه باید برود در هر زمانی و در هر مکانی که باشد، هر انسانی باشد اعتقاداً کافر باشد یا مؤمن، سراپا احتیاج است و دنبال محتاج الیه هم می‌رود، منتها در مقام تشخیصِ محتاج الیه اشتباه کرده دنبال مخلوق‌ها افتاده دنبال هوای نفس افتاده «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ»[[17]](#footnote-17). آیا دیدی آن انسانی را که هوای نفسش را مطاع خودش قرارداده این همان مسأله خداپرستی است همان دین است که اشتباهاً او به دنبال هوای نفس رفته منتها دینِ تکوینی، تکویناً دنبال محتاج الیه‌اش می‌رود منتها در مقام تشخیص اشتباه کرده گاهی دنبال نمرود یا دنبال فرعون می رود حداقل دنبال هوای نفسش می‌رود اینها همه گرایش به دین است که در فطرتِ انسان وجود دارد «لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّه» پس ممکن نیست روزی این آفرینش تبدّل پیدا کند. ذلک الدّین القَیّم» این یک قانون ثابت استواری در خلقت انسان است این دین، دینِ قیّم است؛ یعنی دنبال معبود و دنبال کمال مطلق رفتن و خود را محتاج دیدن این دین قیّم است «و لکِنّ اکثَر الناس لا یعلمون[[18]](#footnote-18)» منتها اکثریت مردم توجّهی به این مطلب نمی‌کنند که محتاجٌ الیه شان کیست؟ در اینجا اشتباه می‌کنند ولی در اینکه خود را در چنگال احتیاج می‌یابند شکی نیست منتها توجهی نمی‌کنند که دنبال چه کسی باید بروند و درهمه مراحل هستی کیست که حافظ اوست؟

**مفهوم دقیق و سازندۀ منیبین الیه**

 بعد می‌فرمایند «مُنبین الیه»[[19]](#footnote-19) این فطرت در آنها هست ‌که اِنابه سوی خدا دارند منتها خوشابحال کسی که این حال انابه در او هست انابه یعنی بازگشت مکرر، یعنی انسان اغلب کج می‌رود دوباره بر می‌گردد کج می‌رود دوباره بر می‌گردد انسان مؤمن باید اینجور باشد ما توقّع نداریم انسان مؤمنی در مسیر هدایت بیفتد و دیگر هیچوقت برنگردد، بله اقلیتی هستند که چون تمرین و ممارست کرده اند، ریاضت داشته‌اند، تربیت شده‌اند، در مسیر حق افتاده‌اند و هیچگاه از مسیر حق منحرف نمی‌شوند و هیچگاه از آنها گناه صادر نمی‌شود حالا در مقام عصمت باشند یا پایین‌تر از عصمت در مرحله عدالت باشند امّا اکثریت مردم این چنین هستند، یعنی غالباً کج می‌روند و دوباره بر می‌گردند انسانهای مؤمن مسلمان، عوامل انحرافی گوناگونی سر راه او می‌آید، امّا آدم مسلمان همین که کج رفت متنبّه شده بر می‌گردد، بار دیگر هم اگر کج رفت بر می‌گردد، این شخص منیب است

**بر اثر انابه تقوا حاصل می‌شود**

خدا می‌‌خواهد انسانِ مسلمان «منیبین الیه» باشد و بر اثر انابه و بازگشت های مکرّر (واتقوه) سرانجام تقوا در انسان پیدا می‌شود تقوا همان ملکه اراده‌ای است که بعد از مدت‌ها تمرین و ممارست به دست می‌آید بر اثر کج رفتن و انابه‌های مکرر عاقبت تقوا در او پیدا می‌شود دنبال انابه، تقواست و لذا اگر در مراحل اولیه عمر اگر جوانها احساس می‌کنند که گاهی در حال اطاعت‌اند، گاهی منحرف می‌شوند، گاهی حال عبادت دارند غصّه نخورند، طبیعی است انسانی که در مراحل اولیه عمر قهراً اینگونه است، یک جوان بیست ساله توقّع نداشته باشد حالت انسان پنجاه سال ریاضت در دین کشیده را داشته باشد. طبعاً همه مقامات روحی و همۀ نیروها در انسان با تمرین و ممارست پیدا می‌شود و لذا تقوا دنبال مُنیبین آمده اولش منیبین است؛ منیبین همان دسته‌ای هستند که مکرراً منحرف می‌شوند و بر می‌گردند انحراف و دوباره بازگشت، انحراف و بازگشت مکرّر می‌شود تا اینکه تقوا در او پیدا می‌شود منتها مراقبت لازم است که انسان خود را در آغوش شهوات رها نکند، گاهی اوقات طبیعی است، شهوات‌ها در وجود انسان عارض می‌شود انسان منحرف می‌شود و دوباره بر می‌گردد از این جهت ناراحتی ندارد همینقدر مراقبت داشته باشد که یکسره در آغوش شهوات نفسانی نیفتد همین‌قدر که احساس می‌کند گاهی از اوقات خودش را ملامت می‌کند و خودش را تخطئه می‌کند نشان می‌دهد نفس لوّامه اش زنده است همین خوب است، اگر تمام عمرش در آغوش نفس امّاره باشد این بدبختی است امّا نفس لوامّه هم گاهی کج می‌رود گاهی راست می‌رود بعضی اوقات حال عبادت دارد گاهی ندارد، گاهی حال مناجات دارد گاهی ندارد، این طبیعی است امّا کم کم بر می‌گردد «وَاتَّقوُهُ» تقوا پیدا می‌شود

**تأکید بر اقامۀ نماز در هر شرایطی**

 و اَقیمواالصّلوه[[20]](#footnote-20) اینجا روی نماز تکیه دارد که یادتان نرود بالاخره نماز را هرگز سبک نشمارید در هر حالی هستید در هر سنی هستید در هر شغلی هستید نماز ترک نشود ممکن است انسان گناهان متعددی دارد امّا عاقبت این نماز است که او را به راه می‌آورد وقتی مراقب نمازش باشد این نماز روزی به داد او می‌رسد به رسول خدا عرض کردند فلان جوان دنبال شما نماز می‌آید اما انحرافات زیاد دارد کج روی ها زیاد دارد فرمود عاقبت یک روزی نمازش او را مستقیم می‌کند بله مراقبت نماز خود باشد ممکن است انحرافاتی داشته باشد عاقبت روزی همین نماز به داد او می‌رسد ولو اینکه با بی حالی و گاهی بدون حضور قلب خوانده شود ناراحت نباشد به هر حالی که هست اَقیم الصَّلوه عاقبت همین نماز بی حال، انسان را به نماز با حال می‌آورد نماز بدون حضور قلب عاقبت انسان را به نماز با حضور قلب می‌کشاند اِنّ الصَّلاهَ تَنهی عَنِ الفحشاء المنکر[[21]](#footnote-21) خاصیت نماز این است که سرانجام انسان را از فحشاء و منکر باز می‌دارد. و لا تَکونومِنَ المشرِکین[[22]](#footnote-22) و بعد هم خداوند بر مسأله شرک فراوان تأکید دارد این که مشرک نباشید سعی کنید که جز خدا کسی را در عالم مؤثّر در سعادت خود ندانید پس چهار دستور مورد توجّه قرار گرفت انابه، تقوا، نماز، و پرهیز از شرک عرض شد طبیعی است انسانهای مسلمان گاهی لغزش دارند و بر می‌گردند بعد تدریجاً ملکۀ تقوا پیدا می‌شود ملکه تقوا که پیدا شد نماز را مسلّم تحکیم می‌کند

**ذکر امام سجاد علیه السلام در شب بیست و هفتم ماه رمضان**

و تقویت نماز به تقویت و استحکام ایمان می‌انجامد و او را از آفت شرک مبرّا می‌سازد و به توحید واقعی می‌رساند امشب شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان است مخصوصاً این دعا امشب از امام سجاد علیه السلام یادتان نرود « اللّهُمَّ ارزُقنی التَّجافِیَ عَن دارِ الغُرور وَ الاِنابَۀَ اِلی دارِ الخُلود وَ الاِستِعدادَ لِلْمَوتِ قَبلَ حُلُولِ الفَوتِ»[[23]](#footnote-23) در این دعا از خدا می‌خواهیم که خدایا «تجافِیَ عن دار الغُرور» را به من عنایت کن این مقدار رشد عقلی به من بده که من بشناسم این دنیا جایی نیست که انسان در آن لنگر بیندازد و بساط خودش را پهن کند اینجور نیست با تجافی زندگی کند چنان رشد عقلی به من بده که بدانم به همین زودی باید بروم آمادۀ رفتن باشم خودم را آماده کنم "تجافی" حال آمادگی است حال آمادگی برای برخاستن

**لزوم آمادگی لازم برای قیام**

 در نماز جماعت که مأموم که به جماعت ملحق می‌شود رکعت دوم امام جماعت و اول مأموم است به حال تجافی می‌نشیند نباید بساطش را پهن کند و در زمین بنشیند در آن رکعت دوّم نباید هم برخیزد چون در حال جماعت است، بلکه حال نیم خیز باشد به محض اینکه گفتند بحول الله آماده باشد برخیزد جناب عزرائیل هم یک بحول الله و قوّته خواهد گفت که ما را از این دنیا برخیزاند آماده باشید همین که بانگ جناب عزرائیل بلند شد بساط مان پهن نشده باشد که ما پخش و پلا شده باشیم، تا خودمان را جمع کنیم خیلی طول می‌کشد نه آمادۀ رفتن باشیم «تجافی عن دار الغرور» بفهمیم که عالم، عالم فریبنده است گولمان نزند این آب و رنگ‌های مصنوعی ما را نفریبد اینها زشت‌های زیبانما هستند. «زین للناس حُبُّ الشّهوات»[[24]](#footnote-24).

اینها آن را مزیّن کرده‌اند و بعد به همین زودی آب و رنگ ها از بین می‌رود «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»[[25]](#footnote-25) ما خود زمین را زیبا ساخته‌ایم و به همین زودی و وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»[[26]](#footnote-26) ما همۀ این زیبایی‌ها را می‌گیریم همین انسان زیبا به خاک مبدّل می‌شود پس عالَم، عالَم غرور است اللَّهُمَّ ارْزُقنى التَّجافِىَ عَنْ دارِ الغُرُورِ ، وَالإِنابَةَ إِلَى دارِ الْخُلُودِ» خدایا موفّقم کن عالم آخرت را به ابدیت بشناسم قلبم به سوی آخرت باشد در فکر آخرتم باشم و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت قبل از اینکه فوت به سراغ من بیاید من خودم را برای موت و مرگ آماده کنم. اعوذ بالله پناه بر خدا «مِنْ مِیتَةٍ عَلیٟ غَیرٍ عُدَّةٍ»‌[[27]](#footnote-27) از مرگ بدون آمادگی، نکند مرگ بدون آمادگی بیاید و لذا گفته‌اند که «مَوتُ الفُجاةِ راحَةٌ للمؤمنِ[[28]](#footnote-28)»

**آمادگی مؤمن برای ملاقات با حضرت عزرائیل علیه السلام**

مرگ ناگهانی برای مؤمن آسایش است، انسان مؤمن اگر ناگهان بمیرد برای او آسایش است البته اگر مؤمن باشد، یعنی خودش را آماده کرده حقوق خدا و خلق خدا را تسویه کرده، وقتی که ناگهانی مُرد به گرفتاری‌های مرض مبتلا نمی‌شود، برای غیرمؤمن قدری مریض بشود بهتر است چند روزی مریض بشود تا حالت انقطاع در او پیدا بشود برای رفتن آماده بشود و لذا بر ما لازم است که استعداد للموت داشته باشیم حق خدا و خلق خدا را همین حال تسویه کنیم که اگر ناگهان جناب عزرائیل بالای سرمان حاضر شد بی معطلی لبیک اجابت بگوییم و به لقاء خدا نائل شویم «والاستعداد للموت قبل حول الفوت» ما این شب ها از برکات خوان نعمت امام سید الساجدین علیه السلام زیاد برخوردار بوده ایم، دعای ابوحمزه ثمالی از دعاهای بسیار پرمحتوا که این شب‌ها انشاءالله موفق باشیم حالا لازم هم نیست از اول تا آخر خوانده شود چند جمله‌ای هم بخوانید و حالی در شما ایجاد بشود خوب و مطلوب است

**اذیّت و شکنجۀ روحی امام سجاد علیه السلام**

 امام بزرگوار ما ضمن اینکه در دعاها نکات بسیار ارزشمندی به امّت اسلامی تعلیم کردند اما خودشان در این دنیا چقدر رنج کشیده‌اند خدا می‌داند، حال اسارت از کربلا تا کوفه، از کوفه به شام، خیلی مصیبت ها داشته اند از جمله وقتی از ایشان می‌پرسند کجا بر شما سخت گذشت فرمودند: شام معلوم می‌شود که آنجا و به حضور اقدس امام و اهل بیت اطهار علیهم السلام خیلی اهانت و جسارت شده است چون شما از اول به مسلمانا گرایش پیدا کرده‌اند تحت حکومت بنی‌امیه بوده‌اند با اهل بیت پیغمبر رابطه نداشته‌اند خیلی و لذا در آنجا زیاد بر امام سخت گذشت، چه جور باشد که پیغام داده باشد.

 «اقادُ ذلیلاً فی دمشقُ کَأنَّنِی مِنَ الزَّنْجِ عُبدٌّ غابُ عُنه نَصِیزه»[[29]](#footnote-29)

مرا به زنجیر کشیدند در شهر مسلمانها دمشق آن هم مانند اسیری که از روم زنگبار آورده باشند مانند اسیری که نصیر و نگهبانش همراهش نباشد، اگر اسیر می‌آوردند بین مردم او را نگه می‌داشتند، اگر نگهبان همراهش بود او مراقب بود اذیّت و آزارش نکنند امّا وقتی نگهبانش کنار می‌رفت بچّه ها دور آن اسیر جمع می‌شدند و اذیّت و آزار و اسائه ادب می‌کردند. معلوم می‌شود به حضور اقدس امام علیه الصّلوة و السّلام خیلی هتک حرمت شده بود، شکنجه روحی علاوه بر ناملایمات جسمی

صلّی الله علیک یا مولانا یا علی ابن الحسین

پروردگارا! به حرمت امام سجاد(ع) در فرج امام زمان ما تعجیل بفرما

گناهان ما را بیامرز

از بقیه ماه مبارک ما را مستفیض بفرما

حسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرما

آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. نهج البلاغه – خطبه اول [↑](#footnote-ref-1)
2. .همان [↑](#footnote-ref-2)
3. .همان [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره یس، آیه 1 و 2 [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره جمعه – آیه 2 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره فرقان، آیه 1 [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره نساء – آیه 174 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره یس، آیه 69 [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره ابراهیم – آیه 10 [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره ابراهیم – آیه 10 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره اسراء – آیه 32 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره بقره – آیه 195 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره بقره – آیه 195 [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-16)
17. جاثیة – آیه 23 [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره روم – آیه 30 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره عنکبوت – آیه 45 [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره روم – آیه 31 [↑](#footnote-ref-22)
23. صحیفه سجادیه – دعای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره آل عمران – آیه 14 [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره کهف – آیه 7 [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره کهف – آیه 8 [↑](#footnote-ref-26)
27. صحیفه سجادیه – دعای هشتم [↑](#footnote-ref-27)
28. .کنزالعمّال، 42703 [↑](#footnote-ref-28)
29. ناسخ التواریخ – جلد اول – صفحه 271 [↑](#footnote-ref-29)